

تبیین فقهی تابعیت ملی

با تأکید بر انگاره حکومت محوری اسلام و احکام اسلامی

دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۹ تأیید: ۱۴۰۰/۵/۱۷ عباسعلی مشکانی سبزواری*
و ابوالقاسم علیدوست** و قاسم شباننیا***

چکیده

«تابعیت ملی»، از جمله مفاهیم حقوقی در نظام حقوقی ایران است که موافقان و مخالفانی دارد. مخالفان معتقدند در اسلام چنین مفهومی اساساً امکان وجودی نداشته و در گذشته تاریخ اسلام نیز واقع نشده است. در مقابل، موافقان علاوه بر استدلال به امکان و ضرورت وجود چنین مفهومی در اسلام و حکومت اسلامی، بر وجود آن در معارف و تاریخ اسلام تأکید دارند. پرسش محوری مقاله حاضر این است که آیا «تابعیت ملی» از منظر فقهی قابل توجیه و تبیین است یا خیر؟ در پاسخ به این پرسش، تلاش شده از طریق تبیین حکومت محوری اسلام و احکام اسلامی، حجیت و مشروعیت تابعیت ملی به اثبات برسد. بدین منظور با استفاده از روش مطالعات کتابخانه و متکی بر رویکرد تحلیلی - توصیفی، با طرح موضوع تابعیت ملی در قالب‌های «حکم اولی، حکم حکومتی و حکم ثانوی»، این مهم به عنوان «حکم اولی» تبیین و تثبیت شده است.

واژگان کلیدی

تابعیت، تابعیت ملی، فقه اسلامی، حکومت محوری فقه، حکومت اسلامی

* دانش آموخته حوزه علمیه و دکتری فقه سیاسی: meshkani.a@chmail.ir

** دانش آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی:
alidoost1385@gmail.com

*** دانش آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی :
shaban1351@yahoo.com



پښتونستان ښار
پښتونستان ښار
پښتونستان ښار

مقدمه

«تابعیت ملی» به عنوان یکی از اقسام تابعیت در نظام حقوقی ایران، مورد توجه قرار گرفته است. پیرامون تابعیت امی با دو شاخه آن (تابعیت ایمانی و تابعیت پیمانی) اختلاف چندانی بین حقوق‌دانان و پژوهش‌گران به چشم نمی‌خورد، اما پیرامون تابعیت ملی و مبانی دینی و فقهی آن، مناقشات و اشکالاتی مطرح شده است. این‌که اساساً ماهیت تابعیت ملی چیست و این نوع از تابعیت که در اصل ۴۱ قانون اساسی و به تبع آن در قانون مدنی از ماده ۹۷۶ تا ۹۹۱ مورد تقنین توسط قانون‌گذار قرار گرفته، مبتنی بر کدام اصول و مبانی دینی و فقهی مورد پذیرش قرار گرفته است؟ برخی اساساً منکر این نوع از تابعیت بوده، وجود و مشروعیت آن را در اسلام برنمی‌تابند. در مقابل، برخی با استدلال به حکومت‌محوری اسلام و احکام اسلامی، وجود و مشروعیت چنین تابعیتی را به عنوان یکی از تأسیسات شارع مقدس مورد تأکید قرار داده‌اند. برخی نیز در عین پذیرش مستحدثه‌بودن تابعیت ملی، اما از مشروعیت آن دفاع کرده و در صدد برآمده‌اند با بهره‌گیری از برخی اصول و مبانی فقهی، به توجیه و تبیین آن پردازند.

در واقع پرسشی که مقاله حاضر به دنبال یافتن پاسخ آن است، از قرار ذیل است: آیا تابعیت ملی از منظر شرعی - فقهی قابل توجیه و تبیین است یا خیر؟ پاسخ به این پرسش، از طریق انگاره‌های مختلفی ممکن است. اثبات تابعیت ملی از طریق تثبیت مرزهای ملی و جغرافیایی، تبیین آن به عنوان یک موضوع مستحدث عرفی که مبتنی بر سیره مستحدث عقلایی قابل توجیه و تبیین است، در زمره این انگاره‌ها می‌باشد. از جمله انگاره‌هایی که در راستای توجیه و تبیین شرعی - فقهی تابعیت ملی قابل طرح است، تبیین از طریق حکومت‌محوری اسلام و احکام اسلامی است.

البته پردازش موضوع تابعیت ملی از منظر فقهی و از طریق انگاره‌های فوق‌الذکر، رویه‌ای نوین است که پیش‌تر توسط دیگر پژوهش‌گران مورد توجه قرار نگرفته است. مقاله حاضر تلاش می‌کند از طریق انگاره حکومت‌محوری اسلام و احکام اسلامی، تابعیت ملی را مورد تبیین و تثبیت فقهی قرار دهد. بدین منظور در ادامه پس از تبیین

مفاهیم و کلیات مورد نیاز پژوهش و با دیدگاه‌های مختلف پیرامون تابعیت ملی، انگاره حکومت‌محوری اسلام و احکام اسلامی تبیین و سپس مبتنی بر آن تابعیت ملی مورد اثبات قرار خواهد گرفت.

ماهیت تابعیت

پیش از بحث و بررسی پیرامون فقهی تابعیت، ابتدا باید ماهیت آن روشن گردد. بدین منظور در ادامه ابتدا تابعیت در لغت و اصطلاح و سپس انواع تابعیت مورد بررسی و تبیین قرار خواهد گرفت.

تابعیت در لغت و اصطلاح

«تابعیت» در لغت، به معنای پیرو، دنباله‌رو، فرمان‌بردار بودن، تابع بودن، پیروی کردن و اطاعت کردن است و جمع آن «اتباع» می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۳۲۶). در زبان عربی برای اشاره به مقوله تابعیت، از واژه «الجنسیة» استفاده می‌شود و در زبان انگلیسی تعبیر «Nationality» در این مورد به کار می‌رود.

از نظر اصطلاحی نیز «تابعیت عبارت است از رابطه سیاسی، حقوقی و معنوی که فردی را به کشور و سرزمینی معین مرتبط می‌سازد و آن فرد، جزو عناصر اساسی و دائمی دولت مزبور می‌گردد» (کریمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۹۳). در برخی منابع و متون فقهی و یا مرتبط با فقه نیز تعاریفی شبیه آنچه گذشت، ذکر شده است (شاهرودی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۱۰ و عمید زنجانی و موسی‌زاده، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۶۸).

انواع تابعیت

تابعیت از جنبه‌های مختلف، تقسیمات مختلفی دارد. در یک تقسیم‌بندی اصلی و اساسی، تابعیت به دوگانه تابعیت امی و تابعیت ملی تقسیم می‌گردد:

تابعیت امی

مقصود از تابعیت امی، تابعیتی است که فردی به واسطه «ایمان به اسلام» [تابعیت ایمانی] و یا «عقد قرارداد با دولت اسلامی» [تابعیت پیمانی]، دارای آن می‌گردد:

از منظر اسلام، تابعیت بر یکی از دو پایه ایمان (اسلام) و پیمان استوار است؛ از این رو، فردی تابع دولت اسلامی به شمار می‌رود و از حقوق شهروندی بهره‌مند می‌شود که یا مسلمان باشد و یا کتابی یا اهل کتابی که با دولت اسلامی پیمان دمه بسته است (همان).

در تعریفی دیگر آمده است:

تابعیت از دیدگاه اسلام، به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شود: ۱. تابعیت ایمانی؛ بر اساس این نوع تابعیت، همه مسلمانان در هر جای دنیا که باشند، تبعه دولت اسلامی محسوب می‌گردند و دولت اسلامی به دفاع از حقوق آنها مکلف است و ۲. تابعیت پیمانی؛ این تابعیت شامل آن دسته از کفار اهل کتاب می‌شود که بر اساس عقد دمه در حکومت اسلامی زندگی می‌کنند (عرب‌عامری، ۱۳۹۳، ش ۴۱، ص ۱۱۶).

چنان‌که مشهود است، آنچه به عنوان اساس ماهیت تابعیت تعیین شد (تعلق فرد به دولتی معین که رهاورد آن یک سری حقوق و تکالیف برای فرد و دولت است)، در هر دو نوع از تابعیت فوق‌الذکر وجود دارد. در فصل مربوط به انواع تابعیت به طور تفصیلی به تبیین این دو نوع تابعیت اهتمام خواهیم داشت.

تابعیت ملی

بر خلاف تابعیت امی - اسلامی و اقسام آن، که بر اساس ایمان و یا پیمان ایجاد می‌شود، تابعیت ملی، نوعی از تابعیت است که در حقوق عرفی مطرح شده و عنصر محوری آن «مرزهای اعتباری میان کشورها» می‌باشد و مبتنی بر اموری مانند نژاد، ملیت و... است: «تابعیت ملی؛ گردهمایی افراد انسانی با پیوندهای ملیت؛ مثل هم‌زبانی، هم‌نژادی و هم‌فرهنگی است که یک ملت را تشکیل می‌دهد» (خلیلیان، ۱۳۶۲، ص ۱۴۱). در واژه‌نامه فقه سیاسی نیز می‌خوانیم: «منظور از آن (تابعیت ملی)، افراد انسانی هستند که با پیوندهای ملیت از قبیل زبان، نژاد، فرهنگ واحد و مانند آن، جامعه‌ای را با محدوده جغرافیایی خاص تشکیل می‌دهند» (مرادی و فروتن، ۱۳۸۹، ص ۶۴).

در نظام حقوقی ایران، تابعیت ملی در اصل ۴۱ قانون اساسی^۱ و در قانون مدنی در ضمن مواد ۹۷۶ تا ۹۹۱ مطرح شده است.

پیشینه تابعیت در اسلام

پیرامون پیشینه تابعیت در اسلام (و نه فقط تابعیت ملی)، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. دیدگاه انکاری

عده‌ای از محققان منکر وجود پیشینه برای تابعیت در اسلام هستند و این پدیده را پدیده‌ای نوظهور می‌پندارند:

در کتاب و سنت و دیگر منابع فقهی و در آرای فقهای اسلامی، لفظی معادل تابعیت - به معنایی که در حقوق عرفی رایج است - وجود ندارد؛ زیرا در اندیشه سیاسی اسلام، حکومت، به خدا تعلق دارد و حاکمیت واقعی به وسیله انبیا و اولیا اعمال می‌شود... در اندیشه سیاسی اسلام، مرز میان انسان‌ها، خاک، سیم خاردار، رودخانه، جنگل و کوه نیست، بلکه این مرز بر اساس ایمان و کفر شکل می‌گیرد... در این آیه شریفه (بقره ۲: ۲۵۷)، خداوند به طور مشخص انسان‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند؛ آن‌هایی که ایمان آورده‌اند و آن‌هایی که کافر شده‌اند... این گونه مرز ایمان و کفر که مرز واقعی میان انسان‌ها و سرزمین‌های آن‌هاست، شکل می‌گیرد و تابعیت در معنای شرعی آن نیز از همین معانی انتزاع می‌یابد... «تابعیت» در معنای عرفی خود، به معنای ملت و امت در معنای مصطلح شریعت نیست و همان‌گونه که بیان شد، نوعی رابطه است... آیات قرآنی [نیز] بر «تابعیت» به معنای عرفی آن دلالت ندارند؛ زیرا تابعیت به معنای عرفی، به مرزهای اعتباری میان کشورها اختصاص دارد و اعتقادات دینی در آن بی‌تأثیر یا کم‌تأثیر است؛ در حالی که اساس تابعیت در اسلام، بر اعتقادات دینی استوار می‌باشد (عرب‌عامری، ۱۳۹۳، ش ۴۱، ص ۱۱۲).

در اظهار نظر دیگری در این زمینه آمده است:

اسلام نهاد تابعیت را صریحاً پیش‌بینی نکرده است؛ زیرا در اسلام کمال مطلوب وحدت انسان‌ها در چارچوب کشور واحد اسلامی است «انما المؤمنون اخوة»... لیکن تا نیل به آن آرمان، اسلام تابعیت را ضرورتاً به عنوان ضابطه حقوقی و سیاسی و نه معنوی در تقسیم‌بندی انسان‌ها به رسمیت می‌شناسد (ضیائی بیگدلی، ۱۳۶۵، ص ۷۱).

نویسنده دیگری معتقد است:

به هنگام ظهور اسلام، هیچ‌گونه حکومت و نظام مقتدر سیاسی، در شبه‌جزیره عربستان وجود نداشته است و بزرگ‌ترین واحدهای اجتماعی را همان قبایلی تشکیل می‌دادند که در شهرها و بیابان‌های این سرزمین خشک و سوزان سکونت می‌کردند. این مردم هیچ‌گونه بهره‌ای از علم، دانش، سیاست و حکومت نداشتند و دولت و عناصر تشکیل‌دهنده آن از جمله جمعیت، کشور و حاکمیت، برای آن‌ها بی‌مفهوم بود... هجرت پیامبر اسلام ﷺ از مکه به مدینه را می‌توان سرآغاز پیدایش تمدن اسلامی دانست... به یقین می‌توان گفت نخستین دولت اسلامی در مدینه شکل گرفت و نهاد تابعیت - چیزی شبیه به آنچه در حقوق عرفی از آن بحث می‌شود - به وجود آمد و از آن‌جا که این «جمعیت» را مسلمانان و غیر مسلمانان تشکیل می‌دادند، «تابعیت» بر یکی از دو معیار «ایمان» و «پیمان» استوار گردید (عرب‌عامری، ۱۳۹۳، ش ۴۱، ص ۱۱۵).

در این اظهار نظرها، آنچه اثبات می‌شود، تابعیت امی است و نه تابعیت ملی.

۲. دیدگاه اثباتی

برخی از نویسندگان و محققان معتقدند تابعیت پدیده‌ای است که مورد پذیرش اسلام بوده و دارای سابقه در تاریخ اسلام و حکومت‌های اسلامی است. به عنوان نمونه در این زمینه گفته شده است:

به رغم نو بودن اصطلاح و تبیین مفهوم تابعیت و طرح نشدن صریح عنوانی معادل تابعیت در آثار فقهی و اعلام نسخ ادیان غیر اسلام در نظام

حقوقی و سیاسی اسلام، نهاد تابعیت پیش‌بینی شده است؛ چنان‌که اصطلاح «دارالاسلام حکمی» در آثار فقهی تا حدود بسیار زیاد به معنای تابعیت اصطلاحی به کار رفته است (میرسلیم، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹۹۹).

محقق دیگری در این زمینه معتقد است:

اولین دولت اسلامی با هجرت پیامبر ﷺ به مدینه شکل گرفت. پیامبر اکرم ﷺ با پیمان مدینه جمعیت دولت خویش را مشخص کرد، مسلمانان به طور طبیعی بر اساس پیمان دینی خود با خداوند و یهودیان نیز بر اساس پیمان سیاسی با پیامبر اکرم ﷺ اعضای اولیه جمعیت شدند. با فتح مکه و برخی سرزمین‌های دیگر و اعمال احکام اسلامی در آن سرزمین‌ها و به تبع آن به اسلام گرویدن مردمان سرزمین‌های فتح‌شده، جمعیت مسلمانان افزایش یافت که با نزول سوره توبه و تشریح پیمان اهل ذمه، عضویت پیمانی در دولت اسلامی علاوه بر یهودیان مدینه، سایر اهل کتاب را نیز شامل گردید و به این ترتیب با تأسیس دولت اسلامی در مکه، نهاد تابعیت نیز در آن تحقق یافت (فرحدوست، ۱۳۹۸، ص ۴۴).

نظریه‌های تحقیق در تابعیت ملی

پیرامون تابعیت ملی دو دیدگاه کلان مخالف و موافق وجود دارد. در میان موافقان نیز رویکردها و انگاره‌های مختلف در جهت تبیین این مهم وجود دارد.

۱. دیدگاه مخالف

گروهی که بر ظواهر احکام و آموزه‌های سنت تأکید می‌کنند؛ در حوزه تابعیت، فقط «تابعیت امی» را قبول دارند و از پذیرش تابعیت ملی خودداری می‌کنند. قائلان این دیدگاه که متأثر از تصویری عمومی و مشهور پیرامون تابعیت ملی - مبنی بر شکل‌گیری آن پس از به‌وجود آمدن «دولت - کشور»ها و تقسیم سیاسی زمین به دولت‌های متعدد و به دنبال آن تقسیم جغرافیایی اشخاص بین این دولت‌ها و اختصاص و تعلق هر فرد به دولتی خاص - هستند، معتقدند تابعیت ملی، از نظر دینی و فقهی مشروعیت نداشته و

جایی در نظام حقوقی اسلام ندارد. این عده برای مخالفت خود، به موارد ذیل استناد می‌کنند:

۱. تقسیم سیاسی زمین به دولت‌های متعدد و به تبع آن تقسیم جغرافیایی افراد بین این دولت‌ها، با اصل ایده‌آل و آرمانی «دولت واحد جهانی اسلام» — که نتیجه‌ای جز نفی دولت‌های متعدد ندارد — در تضاد و تنافی است؛ چرا که با وجود تنها یک دولت، جایی برای نهاد تابعیت ملی باقی نمی‌ماند (ضیائی بیگدلی، ۱۳۶۵، ص ۷۱).

۲. نسخ و نفی سایر ادیان در اسلام، به معنای نفی شناسایی دولت‌های غیر اسلامی است و لذا موضوع تابعیت آن دولت‌ها نیز منتفی است:

اسلام، جامعه اسلامی را در روابط خارجی، موظف به «دعوت ملت‌ها به اسلام و آیین توحید»، «جهاد» و «تشکیل حکومت واحد جهانی» نموده است... برنارد لوئیس معتقد است که اسلام جز کشور اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسد و بر این اعتقاد چنین استدلال می‌کند: اسلام خود را تنها دین بر حق و نهایی و جهانی می‌شناسد و بر اساس تفوق و برتری مسلمانان و کشور اسلام، سیاست‌گذاری نموده است و جهان را به دو ناحیه اساسی دارالاسلام و دارالحرب تقسیم نموده و بین آن دو حالت، جنگی دائمی برقرار کرده است؛ تا آن‌جا که همه افراد و جهان را تحت کنترل خود در آورد... مجید خدوری می‌گوید: هم مسیحیت و هم اسلام که در هر دو جنبه نوموکرایی الهی (حکومت قانون الهی) داشتند، مروج این معنا بودند که بشریت یک امت است و باید مقید و ملزم در اجرای یک قانون باشد و با ملازمه باید تحت حکومت فرمانروای واحدی اداره شود. هدف هر دو این بود که همه افراد بشر را تحت دین واحدی در آورند (عمید زنجانی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۵۷-۳۵۵).

۳. آن‌چه در نظام حقوقی اسلام مورد پذیرش قرار گرفته، تابعیت امی است و اساساً پدیده‌ای با عنوان تابعیت ملی، مطرح و یا حتی پیش‌بینی نشده است؛ خصوصاً که تابعیت ملی با محوریت عناصری هم‌چون نژاد، ملیت، رنگ پوست و ... موجودیت

می‌یابد؛ در حالی که در اسلام، معیار برای تقسیم افراد، ایمان و تقوا است و بقیه امور هیچ تأثیری در این زمینه ندارد. به عنوان نمونه، کنفرانس قاهره در باره حقوق بشر از دیدگاه اسلام، ماده هفدهم که در موضوع تابعیت ملی بود را به این دلیل که تابعیت به معنای معمولی آن در دوران ما (تابعیت ملی) در اسلام وجود ندارد، از متن پیشنهادی حذف کرد (جعفری، ۱۳۷۰، ص ۴۶۰-۴۵۹).

بررسی و نقد

در پاسخ به این دیدگاه گفته شده است:

۱. منتفی بودن موضوع تابعیت، در جامعه آرمانی و جهانی اسلام، دلیلی بر عدم پیش‌بینی نهاد تابعیت در نظام حقوقی مربوط به پیش از آن دوران نمی‌شود؛ اگرچه ممکن است وظیفه دولت اسلامی و آحاد مسلمانان تلاش برای رسیدن به چنان جامعه‌ای باشد، اما در عین حال، تا دست‌یافتن به آن آرمان، موضوع تعدد دولت‌ها عملاً وجود داشته و نظام حقوق اسلام، علی‌الاصول می‌بایست تکلیف مردم و دولت اسلامی برای این دوران نیز معین نموده باشد، چنان‌که چنین هم کرده است.

۲. نفی سایر ادیان به معنای نفی شناسایی دولت‌های غیر اسلامی نیست؛ چنان‌که هم در تئوری و فقه و هم در عمل و تاریخ، دولت‌های غیر اسلامی مورد شناسایی دولت‌های اسلامی قرار گرفته‌اند، بر دولت اسلامی واجب است که اتباع خودش را از غیر آنان تشخیص دهد.

۳. عدم انطباق کامل معیارهای تشخیص خودی و بیگانه در اسلام با نظام حقوقی عرفی و معاصر، نمی‌تواند دلیلی بر نفی تابعیت در نظام حقوقی اسلام باشد؛ چرا که اختلاف همین معیارها در درون نظام عرفی معاصر و در کشورهای مختلف موجب چنین نفی و سلبی نمی‌شود و هم‌چنان که اختلاف قوانین کشورها نسبت به سایر تأسیسات حقوقی هم‌چون خانواده و غیره، موجب این توهم نمی‌شود که وجود نهاد خانواده را نسبت به دولتی اثبات و از دولتی سلب کنیم (دانش‌پژوه، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۸۱-۸۰).

۲. دیدگاه موافقان

موافقان تابعیت ملی در قالب چند گروه قابل دسته‌بندی هستند:

۱. روشنفکران سکولار؛ گروهی از موافقان که رویکردی حداقلی نسبت به دین و فقه دارند، با نفی «تابعیت امی» و تأکید بر «تابعیت ملی» با قرائت مشهور و مدرن آن، معتقدند در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی نباید از دین انتظار ارائه نظریه و حکم داشته باشیم و در این حوزه‌ها باید از دستاوردهای خرد جمعی و عقل خودبنیاد بهره بگیریم. این دسته با پذیرش مطلق و بی‌چون و چرای مفاهیم و نهادهای تمدن غرب و دولت مدرن، معتقدند باید در عرصه دین شناخت نیز تغییر رویه داده و دین را در نسبت با دنیای امروز مورد بازخوانی قرار دهیم و لذا به دنبال تغییر فهم خود از دین و متون دینی هستند. قرائت این گروه، از دین و متون دینی، بیش‌تر برون‌دینی و به تبع آن ناظر بر ریشه‌ها و بنیادهاست. آنان در پی مباحث فلسفی و کلامی‌ای هستند که تأثیرات بنیادینی در استنباط احکام و نظریه‌های دینی و فقهی بر جای می‌گذارد.

از منظر این گروه در حقوق بشر و حقوق شهروندی مدرن، حقوق آدمیان بر مبنای اومانیزم (انسان‌مداری)، فردگرایی، قراردادگرایی و حقوق طبیعی مدرن تعریف می‌شود و اساساً خدامحوری در تعلق یا عدم تعلق حقوق، مداخلیتی ندارد.

اینان در مواجهه با پدیده‌ای مانند «تابعیت امی» با تکیه بر مفاهیم و پیش‌فرض‌های فوق‌الذکر، از آن‌جا که قائل به هیچ گزاره ثابتی نیستند، به آسانی به نفی الگوهای دینی می‌پردازند (مجتهد شبستری، ۱۳۷۴، ش ۵، ص ۵).

بر اساس این دیدگاه، اساساً نمی‌توان و یا نمی‌بایست میان انسان‌ها (چه شهروندان یک کشور و یا همه انسان‌ها) به واسطه تفاوت در دین و مذهب، تبعیض قائل شد و احکام و حقوق متمایز جعل کرد. اینان یا تقسیم اسلام به اسلام تاریخی (سنتی) و اسلام روزآمد و عقل‌گرا معتقدند:

در محور عدم تساوی حقوق غیر مسلمانان با مسلمانان، نمی‌توان از موضع اسلام تاریخی در دنیای معاصر دفاع کرد. دین و مذهب نباید منشأ تبعیض حقوقی بین مردم باشد. ایمان به دین حق و عمل صالح در آخرت و با

داوری خداوند حکیم و عادل، سبب دستیابی به حیات برین است، اما در دنیا تساوی حقوقی همه انسانها و عدم تبعیض دینی و مذهبی به عدالت نزدیکتر است (غوث و همکاران، ۱۳۹۵، ش ۱۰۵، ص ۱۰۲-۱۰۱).

بررسی و نقد

روشن است که این دیدگاه به دلیل برداشت حداقلی و منفعلانه از دین در برابر اندیشه‌ها و افکار تمدن غرب، دچار نقصان‌های دین‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی متعددی است. از یک سو بر اسلام فقاهتی که بر تکنیک صحیح استنباط استوار است، نام «اسلام سنتی و اسلام تاریخی» می‌نهد و اسلام مورد نظر خود را که اسلام حداقلی و منحصر به رابطه خدا و خلق در حوزه خصوصی است، «اسلام روزآمد و عقل‌گرا» معرفی می‌کند. یعنی عصر ما اقتضا می‌کند که اسلام در حوزه روابط اجتماعی دخالت نکند! قائلان این روی‌کرد، به جای تلاش برای تبیین صحیح مسائل و موضوعات و فهم فقیهانه و در عین حال روزآمد از احکام دینی و به اصطلاح «دینی‌کردن عصر»، در جهت تحمیل اندیشه‌های غرب بر دین و تبیین دین با توجه به آن اندیشه‌ها و «عصری‌کردن دین» گام برداشته‌اند. این در حالی است که اگر به صورت منضبط و فقیهانه با دیدگاه اسلام در زمینه تابعیت مواجه می‌شدند، می‌توانستند هر دو نوع تابعیت امی و نیز تابعیت ملی را به درستی درک و تبیین نمایند.

۲. روشن‌فکران دینی؛ گروهی دیگر از عالمان که نگاه متفاوت‌تری (نسبت به جریان سنتی) به دنیای جدید و اقتضائات آن دارند، برای فرار از عواقب عدم پذیرش این اقتضائات، یا به شکل صوری و برای فرار از واکنش‌های جهانی، تن به پذیرش مفاهیم مدرن و اصلاحاتی در زمینه حقوق شهروندی و نهادهای مدرن می‌دهند و یا اساساً خود را فی‌الواقع ملزم به رعایت آن می‌دانند. یعنی می‌پذیرند که با تغییر شرایط جامعه جهانی، الزاماتی رخ داده است که بازگشت به اشکال گذشته را ناممکن می‌سازد. این گروه بیش‌تر به دنبال ایجاد ملائمت و سازگاری میان شریعت و مفاهیم مدرن بوده و از مخالفت با نهادهای مدرن در هراسند. لذا در همین راستا با این‌انگاره که در جهان

امروز و با تقسیم جهان به دولت - کشورهای متعدد، دیگر نمی‌توان از تابعیت اسلامی سخن گفت، بلکه باید تابعیت ملی را به عنوان یک واقعیت جهانی پذیرفت و به آن تن داد (همان، ص ۱۰۰). برخی از این گروه با تقسیم تابعیت به «تابعیت ایده‌آلیستی» و «تابعیت رئالیستی»، معتقدند در جهان امروز باید از تابعیت اسلامی که یک مقوله آرمان‌گرایانه و دست‌نیافتنی است، دست کشیده و تابعیت ملی را به عنوان یک پدیده‌ای واقع‌گرایانه و مطابق با جهان امروز بپذیریم (همت، ۱۳۹۴، ش ۲۵، ص ۲۰۰-۱۹۹).

بررسی و نقد

این دیدگاه نیز مانند دیدگاه مخالفان، از عدم آشنایی دقیق و عمیق با مقوله تابعیت و خلط آن با مقوله شهروندی و نیز اکتفا به قرائت مشهور و غفلت از حقیقت و ماهیت تابعیت در رنج است. در ادامه و در ضمن تبیین نظریه مختار، اشکالات این دیدگاه نیز روشن خواهد شد.

۳. اندیشمندان فقیه؛ گروهی دیگر از اندیشمندان و فقیهان که مواجهه‌ای اجتهادی با فقه و منابع دینی و در ضمن درکی صحیح از شرایط زمانی و مکانی دارند، تلاش کرده‌اند بدون این‌که تابعیت امی را به چالش بکشند، تابعیت ملی را به نحوی دقیق و صحیح تبیین نمایند. برای این دسته، انگاره‌های مختلفی در جهت تبیین تابعیت ملی وجود دارد.

انگاره‌های فقهی پیرامون تبیین تابعیت ملی

چنان‌که گذشت، از جمله موافقان تابعیت ملی، «اندیشمندان فقیه» هستند که با پذیرش تابعیت ملی، به تحلیل و تبیین فقهی این مهم پرداخته‌اند. در این میان انگاره‌ها و رویکردهای مختلفی در جهت تبیین فقهی تابعیت ملی وجود دارد. در ادامه به مواردی از این انگاره‌ها اشاره می‌گردد:

۱. انگاره حکومت‌محوری اسلام و احکام اسلامی

یکی از انگاره‌ها پیرامون تبیین فقهی تابعیت ملی، انگاره «حکومت‌محوری اسلام و احکام اسلامی» است.

بر اساس این انگاره، مبتنی بر حکومت محوری اسلام و احکام فقهی، اصل تشریح تابعیت ملی را می‌توان به شارع مقدس نسبت داد؛ گو این‌که اساساً تابعیت در شریعت اسلام، مبتنی بر موقعیت جغرافیایی افراد تشریح شده و تابعیت ملی به عنوان یکی از دو گونه تابعیت در اسلام (در کنار تابعیت امی) تشریح شده است.

در تحلیلی دیگر و با فرض عارضی و مستحدثه بودن تابعیت ملی (و اصالت داشتن تابعیت بر مبنای ایمان و پیمان = تابعیت امی)، اما می‌توان مبتنی بر مبنای حکومت محوری اسلام و احکام فقهی، تابعیت ملی را به عنوان یک موضوع و مسأله مستحدثه و مبتنی بر روی‌کرد حکومتی به فقه، مورد تحلیل و تبیین قرار داد.

در ادامه و پیش از پرداختن به انگاره فوق‌الذکر، ابتدا مبنای «حکومت محوری اسلام و احکام فقهی» را مورد بحث قرار داده و پس از آن، به تفصیل پیرامون دو تحلیل و تقریر پیش‌گفته پیرامون تابعیت مبتنی بر این مبنای بحث خواهیم پرداخت.

تبیین حکومت محوری اسلام و احکام اسلامی

چنان‌که گذشت «حکومت محوری اسلام و احکام اسلامی» مبنای دو تحلیل فقهی فوق‌الذکر از تابعیت ملی به شمار می‌رود.

از جمله اموری که در دین اسلام و فقه شیعه مشهود است، ماهیت حکومتی و نظام‌مند این هر دو است؛ بدین صورت که از ابواب و مسائل فقه و سیره عملی اهل بیت : این‌گونه بر می‌آید که شریعت اسلام امری حکومت‌محور است و مستلزم نظام سیاسی برای اجرای احکام الهی در جامعه است.

در منابع دینی اسلامی و شیعی نیز مسأله ضرورت حاکم و حکومت مورد تأکید قرار گرفته است. چنان‌که امیرالمؤمنین ⁷ با تعبیر معروف و گهربار خود «لابد للناس من أمير برّ أو فاجر» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)، این مهم را گوشزد فرموده است. در باره ضرورت حکومت دینی و اسلامی نیز بحث‌ها و ادله فراوانی اقامه شده است. فلسفه این همه تأکید در باره حکومت و حکومت دینی، وابستگی و رابطه تنگاتنگی است که

بین سعادت فردی و اجتماعی انسان با مقوله حکومت از سویی و پیوستگی شریعت و احکام اسلامی از سوی دیگر وجود دارد.

امام خمینی¹ نیز پیرامون ضرورت حکومت اسلامی، به عنوان مقدمه مبحث ولایت فقیه، پاره‌ای از احادیث را نقل می‌کند که در آن‌ها نقش محوری حکومت در سعادت انسان بیان شده است (امام خمینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۲۱).

در بخشی از این روایات، نقش اساسی حکومت در سعادت بشر گوشزد شده است. انقراض ملت اسلامی، نابودی دین و احکام و آداب آن، ملازم با فقدان حاکم مناسب دانسته شده است. پس نقش حاکم در حفظ ملت اسلامی و پاسداری از دین و احکام و آداب، نقشی اساسی است. روشن است که دین و احکام و آداب آن، سعادت بشر را در ادبیات اسلامی رقم می‌زنند. حضرت امام نیز با تمسک به روایاتی از این دست، التزام خود را به گزاره نقش محوری حکومت در سعادت انسان اعلام می‌کند (همان).

حکومت محوری فقه

حکومت محوری فقه، یکی از اموری که پس از تأمل و دقت در قاطبه احکام شرعی خود را می‌نمایاند. نویسنده در مقاله‌ای تحت عنوان «مناسبات فقه و حکومت» با تقسیم احکام به پنج دسته کلان، نسبت هر کدام از آن‌ها را با حکومت به تفصیل مورد بررسی قرار داده است (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۶، ص ۱۵۴-۱۲۴).

امام خمینی¹ در این زمینه می‌فرماید:

ماهیت و کیفیت این قوانین (احکام شرع) می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. اولاً: احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد... ثانیاً: با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع، در می‌یابیم که اجرای آن‌ها و عمل به آن‌ها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره، نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد (امام خمینی، ۱۳۹۴، ص ۲۹).

یکی از طرفداران این دیدگاه نیز می‌نویسد: «قوانین و احکام اسلام یا بر پایه ولایت و حکومت اسلامی است یا در مسیر حکومت اسلامی است و به تعبیر دیگر، نشان می‌دهد که دولت در بافت و شیرازه اسلام دخیل است» (منتظری، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۹۰). بر این اساس، در واقع فقه شیعی، فقهی حکومت‌محور بوده و لازمه وجود و اجرای صحیح آن‌ها تأسیس حکومت است (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۵، ش ۵، ص ۹۶-۹۲).

تبیین فقهی تابعیت ملی مبتنی بر حکومت‌محوری اسلام و احکام اسلامی

این دیدگاه با اعتقاد به این‌که «تئوری تابعیت بر اساس موقعیت جغرافیایی اشخاص، جزء لاینفک حکومت است» (زیدان، ۱۴۰۸ق، ص ۵۶)، از سویی و با تأکید بر این‌که «در دین اسلام، اجتماع، سیاست و حکومت با دین آمیخته بوده و پیوستگی وثیقی دارد» و بر همین اساس، «احکام اسلامی با محوریت حکومت تشریح شده است» (همان)، تلاش می‌کند «تحلیل دینی و فقهی» از مقوله «تابعیت ملی» ارائه دهد.

این دیدگاه پس از تبیین ضرورت حکومت و نیز حکومت‌محوری دین و شریعت و پذیرش تئوری حکومت در اسلام، از طریق تحلیل لوازم و اقتضائات حکومت، به تبیین تابعیت ملی پرداخته و اثبات آن را ممکن می‌انگارد:

چه این‌که تئوری تابعیت بر اساس موقعیت جغرافیایی اشخاص، جزء لاینفک حکومت است؛ برای این‌که به حکم عقل، دوام و استحکام حکومت، رکن اصلی آن است و هر امری که موجب تزلزل و تغییر سریع در ارکان تشکیل‌دهنده حکومت شود، مردود است (الفت، ۱۳۷۷، ص ۳۵).

و از سوی دیگر:

واضح است [که] تعیین تابعیت بر اساس اراده و اختیار مطلق فرد، موجب تزلزل و هرج و مرج در اداره حکومت است. بنابراین، نقش اراده فرد، تنها در اصل حکومت است و با پذیرش حکومت، بقیه امور متفرع بر حکومت، به طور قهری پذیرفته شده است (همان).

هم‌چنین بر این نکته تأکید دارد که:

در هر سرزمینی که حکومتی برپاست، آن حکومت بر تک‌تک افراد آن و بر جزء‌جزء خاک آن حکومت دارد؛ وگرنه اگر بنا باشد افرادی به جهات مختلف؛ مثلاً اختلاف در عقیده از سیطره حکومت خارج شوند، هر روز ممکن است عقاید تغییر نماید و در نتیجه قلمرو حکومت اسلامی و شمول آن نیز به تبع تغییرات، تغییر خواهد کرد و این مطلبی است که هیچ کس به آن ملتزم نمی‌شود؛ زیرا حکومت‌ها ثبات خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار می‌گیرند (همان).

بر همین اساس، مبتنی بر این دیدگاه، «مبنای تابعیت» باید امری قابل شناخت و قابل دسترسی، ثابت و لایتغیر و عام‌الشمول و فراگیر باشد:

با مطالعه تاریخ حیات اجتماعی انسان و تشکیل حکومت‌ها، به این نکته پی می‌بریم که بر اساس فطرت پاک انسانی، عامل تعیین‌کننده و اصلی در تعیین اتباع یک حکومت، قبیله و... همان سرزمین است. البته این بدان معنا نیست که دیگر عوامل نقشی ندارند، بلکه منظور این است که موقعیت جغرافیایی اشخاص و وجود علاقه‌های نسبی بین افراد موجب می‌گردد که به تدریج حکومتی در سرزمینی شکل گیرد. هر چند به گذشت ایام، تفاوت‌های زیادی در حکومت‌های فعلی با حکومت‌های اولیه به چشم می‌خورد و لکن در اصل سرزمین و حفظ ملیت اکتسابی در آن سرزمین همه مشترکند. با وضوح این مقدمات به نظر می‌رسد موقعیت جغرافیایی اشخاص مناسب‌ترین معیار برای تعیین تابعیت است؛ زیرا امری قابل شناخت، در دسترس و ثابت که نمی‌توان آن را تغییر داد، مگر با زور و قهر و به جهت این‌که شامل تمامی ساکنین آن سرزمین است، از هر نژاد و شکل و مذهب، بنابراین با عدالت‌سازگاری تام دارد؛ چرا که بر همه مردم یک سرزمین یک قانون حاکم است و همه در برابر قانون و حکومت، دارای حقوق و تکالیف برابرند (همان، ص ۳۷).

هم‌چنین برای این دیدگاه علاوه بر استدلال بر «ضرورت حکومت» و «حکومت‌محوری اسلام و احکام اسلامی» و «لزوم پای‌بندی به اقتضائات و لوازم حکومت»، می‌توان موارد دیگری را نیز به عنوان دلیل و مؤید ذکر کرد:

۱. فطرت‌مندی‌گزینش سرزمین خاص توسط انسان‌ها برای زندگی؛ تئوری تعیین تابعیت بر اساس موقعیت جغرافیایی اشخاص، مورد پذیرش نظام‌های حقوقی معاصر نیز هست، منتها در جهان حقوقی، اینان بازگشت به اصل نموده‌اند و همان امر فطری و سکنی‌گزیدن در سرزمین خاص را ملاک تعیین تابعیت قرار داده‌اند؛ چون در روزهای آغازین حیات اجتماعی، انسان‌ها بر این منوال مشی می‌کردند، اما از آن‌جا که دین اسلام بر اساس طینت و فطرت پاک انسانی پای نهاده شده است، از همان روزهای نخست، این‌گونه عمل نموده است.

۲. تعمیم مبنای پذیرش تابعیت اهل کتاب بر اساس مبنایی غیر از مبنای عقیده؛ یکی از احکامی که بین تمام مسلمین اتفاقی است و در مورد اصل آن هیچ اختلافی وجود ندارد، مسأله تابعیت و پذیرش اقلیت‌های مذهبی به عنوان اهل ذمه در حکومت اسلامی است و اینان با انعقاد پیمان ذمه و اکتساب تابعیت می‌توانند در کشور اسلام آزادانه زندگی کنند و از حقوق اجتماعی و امنیت داخلی و خارجی، مانند مسلمانان بهره‌مند گردند (سبحانی، بی‌تا، ص ۵۴۳). قائلان به دیدگاه مورد بحث با اشاره به همین امر، معتقدند در مورد اهل ذمه باید پذیرفت یا این‌که [مورد تابعیت اهل ذمه] از تئوری تابعیت بر اساس عقیده مستثنی است که خلاف اصل است و یا قبول کرد در حکومت اسلامی، تعیین تبعه به معنای حقوقی بر اساس عقیده افراد نیست (الفت، ۱۳۷۷، ص ۳۸-۴۱).

۳. حکم به اسلام لقطه‌ای که در سرزمین اسلامی یافت شده؛ در فروع فقہی آمده است در سرزمین اسلامی و دارالاسلام، اگر انسان‌هایی یافت شوند که هویت مشخص ندارند و به اصطلاح مشکوک‌الحال از جهت دین و کفرند، این افراد به حکم مسلمانند؛ یعنی اقامت و سکونت فرد کافی است که او را تبعه حکومت اسلامی بدانیم و با او به عنوان مسلمان رفتار نماییم؛ هر چند در واقع کافر باشد و بر عکس، افرادی که در

سرزمین کفر و دارالکفر مشکوک الحال هستند، به حکم کافرند. این نیست، مگر تابعیت ارضی به مفهوم حقوقی.

۴. حکم به حلیت مصرف ذبیحه مشکوک در دارالاسلام و حرمت مصرف آن در دارالکفر؛ هم‌چنین این فرع فقهی که «مصرف ذبیحه مشکوک در دارالاسلام، حلال است و در دارالکفر حرام»، از مصادیق دیگری است بر تأیید این‌که تعیین تابعیت اتباع کشور و حکومت اسلامی بر اساس سرزمین محل اقامت است (همان).

حتی برخی از طرف‌داران این انگاره، مقوله تابعیت در اسلام را محدود به تابعیت مصطلح و ملی می‌دانند. اینان با تفکیک «اخوات اسلامی» از «تابعیت حکومت اسلامی»، اساساً چیزی با عنوان «تابعیت امی» را قبول ندارند و تابعیت را مقوله‌ای حکومتی و حکومت‌محور می‌انگارند:

برخی معتقدند در یک جامعه اسلامی نباید ملاک تابعیت مرزهای آن کشور باشد، بلکه به اعتقاد ایشان ملاک تابعیت در اسلام فقط مذهب و دین اسلام است. اما به نظر می‌رسد ما باید میان اخوت و برادری مسلمانان با مسأله تابعیت تفاوت قائل شویم و یا به تعبیر دیگر، میان تابعیت اسلام با تابعیت کشور اسلامی فرق قائل شویم. مسلمان؛ یعنی هر کس که به وحدانیت خداوند، نبوت حضرت محمد ﷺ، معاد و ضروریات دین اسلام اعتقاد داشته باشد، به تابعیت دین اسلام در می‌آید و او هر کجا که باشد، با دیگر مسلمانان برادر است، اما این برادری غیر از مسأله تابعیت است. زیرا روح تابعیت به معنای قبول حاکمیت و حمایت حکومت از تبعه تحت حکومت خویش است؛ یعنی در هر کشوری که حکومت اسلامی برقرار است و مسلمانان ساکن آن کشور، آن حکومت را پذیرفته‌اند، تبعه آن حکومت به حساب می‌آیند، ولی اگر تابعیت آن حکومت را نپذیرفتند و در کشور دیگری ساکن شدند، دیگر تبعه سیاسی آن کشور نخواهند بود، بلکه تبعه همان کشور و حکومتی هستند که در آن ساکن شده‌اند (یزدی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۴).

مبتنی بر این انگاره، تابعیت ملی یک حکم اولی شرعی است که از همان ابتدا و مبتنی بر حکومت محوری اسلام و احکام اسلامی وجود داشته است.

تبیین تابعیت ملی مبتنی بر حکومت محوری اسلام به عنوان موضوع مستحدثه

دیدگاه دیگر برای تحلیل و تبیین تابعیت ملی، این است که این مهم را به عنوان موضوع مستحدث که مبتنی بر نیازهای جدید و عصری و شرایط حاکم بر جامعه و حکومت اسلامی مورد پذیرش قرار می‌گیرد، در نظر بگیریم.

به بیان دیگر، این دیدگاه، با فرض عارضی و مستحدثه بودن تابعیت ملی (و اصلت داشتن تابعیت بر مبنای ایمان و پیمان = تابعیت امی)، تلاش می‌کند مبتنی بر مبنای حکومت محوری، مشروعیت و مبنای فقهی تابعیت ملی را - به عنوان یک موضوع و مسأله مستحدثه - مبتنی بر رویکرد حکومتی به فقه، مورد تحلیل و تبیین قرار دهد.

اساس این دیدگاه مبتنی بر «تغییر احکام موضوعات در پرتو تغییر نظام حاکم بر آن موضوعات» است؛ بدین بیان که:

زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدید پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده واقعاً موضوع جدید شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۲۸۹).

نکته بنیادینی که در کلام حضرت امام ۱ در مورد نقش زمان و مکان در اجتهاد وجود دارد، «عامل» این تغییر است که همان «تغییر نظام حاکم» است که در قالب تغییر در روابط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، با محوریت «حکومت» اتفاق می‌افتد.

از سوی دیگر، تأثیر شرایط زمانی و مکانی در نظام استنباطی و فقهی اسلام چند صورت دارد:

الف) گاهی منشأ تغییر موضوع، تغییر در زمان و مکان و به طور کلی شرایط عرفی حاکم بر موضوع است. یعنی بدون لحاظ حکومت اسلامی و تشکیلات حکومتی و در صورت عدم وجود چنین حکومتی، گاهی تغییر در شرایط عرفی موجب تغییر موضوع می‌شود.

ب) گاهی، اما با فرض تشکیل حکومت اسلامی، تغییر شرایط حاکم بر اجتماع، اقتصاد و سیاست نظام را بر موضوعات احکام بررسی می‌کنیم. به عبارت دیگر، در این حالت، تشکیل حکومت در این بحث مدخلیت خواهد داشت؛ یعنی با فرض تشکیل حکومت اسلامی تأثیر شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... را در داخل نظام اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

حال تأثیر این شرایط بر موضوعات احکام به چند صورت قابل تصور است:
الف) تأثیرگذاری از طریق حکم حکومتی؛ تغییر شرایط و به تبع آن تغییر موضوع حکم حکومتی.

ب) تأثیرگذاری از طریق حکم ثانوی (عناوین ثانوی)؛ تأثیر شرایط سیاسی و اقتصادی بر اجرای احکام اولیه شرعی و تغییر عناوین موضوعات.

ج) تأثیرگذاری از طریق تأثیر بر حکم اولی؛ تأثیر این شرایط بر موضوعات احکام در جهت تغییر موضوع. در این قسم، تأثیر شرایط بر موضوعات به این صورت است که تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی حاکم بر نظام حکومتی که مصداق اتم این تغییر، تغییر نظام حکومتی است، موجب می‌شود که عنوان جدیدی بر موضوعات احکام شرعی صادق آمده و به تبع آن، حکم اولی موضوعات تغییر و یا حکم جدیدی مبتنی بر موضوعات جدید و مستحدثت به وجود آید. در ادامه به تفصیل با تحلیل و تبیین این مهم، با تمرکز بر مسأله تابعیت ملی، اهتمام خواهد شد.

انحای تحلیل فقهی و پذیرش تابعیت ملی به عنوان موضوع مستحدثت
چنان‌که گذشت، تأثیرگذاری حکومت بر احکام، با سه تحلیل (و در واقع از سه طریق)؛ یعنی تأثیرگذاری بر حکم اولی، حکم حکومتی و حکم ثانوی (عناوین ثانوی)

امکان‌پذیر است. بالتبع تابعیت ملی را نیز می‌توان مبتنی بر همین سه طریق مورد تحلیل و تبیین قرار داد:

تحلیل تابعیت ملی به عنوان حکم حکومتی

یکی از محورهایی که حکم فقهی آن به لحاظ شرایط زمان و مکان، همواره در تحول و تغییر است، احکامی است که حاکم اسلامی آن را صادر می‌کند. این احکام، مربوط به مدیریت جامعه و مصالح و مفسدات مسلمانان است؛ مانند جنگ و صلح، روابط بین‌الملل و روابط اقتصادی و سیاسی با سایر کشورها، کیفیت تنظیم امور جامعه از لحاظ فرهنگی، سیاسی، بین‌المللی و سایر شؤون زندگی مردم. ولی فقیه از طرف شارع مجاز به صدور حکم و تصمیم‌گیری در تمام این موارد است و تصمیم او بر تصمیمات دیگر مقدم است. در همه این موارد که جمیع شؤون زندگی انسان را فرا می‌گیرد، روشن است که محور و ملاک حکم حکومتی، مصلحت نظام، جامعه و مکلفین است. اگر فقیه حاکم در موردی، مصلحتی را تشخیص داد، می‌تواند طبق مقتضای آن مصلحت، حکمی را صادر نماید؛ حکمی که احتمالاً با حکم اولی موضوع (در صورت سابقه‌داشتن حکم و موضوع) متفاوت و مخالف باشد و یا در صورتی که موضوع و مسأله مستحدثی رخ داده، حاکم به طور موقت و مبتنی بر مصلحت جامعه و آحاد، به انشای حکم جدید در آن مورد می‌کند. به عنوان نمونه، اگر مصلحت جامعه و نظام اسلامی اقتضای بهره‌گیری از نوع خاصی تابعیت را داشت، حاکم می‌تواند حکم به جواز بهره‌گیری از آن را بدهد. برخی از فقها با اشاره به همین امر، تابعیت ملی را از همین طریق مورد تحلیل و پذیرش قرار داده‌اند:

تابعیت نوعی ارتباط سیاسی است که فردی را به دولتی و کشوری مرتبط می‌سازد؛ به طوری که حقوق و تکالیف اصلی وی از همین رابطه ناشی می‌شود... در اسلام از تابعیت به این معنا اثری نیست؛ هر چند ما به حکم مصلحت و ضرورت آن را می‌پذیریم و این از جمله مواردی است که قانون‌گذار در یک حکومت اسلامی [حاکم اسلامی] می‌تواند با رعایت اسلام

و مصالح امت برای آن مقرراتی وضع کند و رعایت آن مقررات، به حکم و جوب اطاعت اولی الامر واجب گردد (جتی، ۱۳۶۷، ص ۷۴).

تحلیل تابعیت ملی به عنوان حکم ثانوی (عناوین ثانوی)

گاهی احکام تابع عناوین خاصی (عناوین ثانوی) هستند که در صورت عروض آن عناوین بر موضوع، حکم جدیدی منطبق می‌شود. برخی از عناوین ثانوی که بر موضوع عارض می‌شوند، در مقیاس کوچکی بر احکام اثر می‌گذارند و دایره و گستره تأثیرگذاری آن‌ها محدود به احکام و ابواب خاصی است. در مقابل برخی از این عناوین، اما از چنان گستره و دایره تأثیری برخوردارند که کل فقه و جریان اجتهاد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. مهم‌ترین عنوان از این دسته، عنوان «حکومت» است.

به عنوان مثال؛ چنان‌که برخی معتقدند، اگر تابعیت ملی، به عنوان «تابعیت ثانویه و اضطراری» در حکومت اسلامی مورد پذیرش قرار گیرد و اصالت با تابعیت امی است، این پذیرش در پرتو تأثیر حکومت بر احکام، این‌گونه قابل تحلیل خواهد بود که حکم «تابعیت ملی»، بر فرضی که در پرتو عروض عنوان «حکومت اسلامی با شرایط و مقدوراتی خاص» مورد بررسی قرار گیرد، با فرضی که فارغ از عروض عنوان حکومت و یا با فرض عروض عنوان حکومت با شرایط و مقدوراتی متفاوت، مورد بررسی قرار گیرد، متفاوت خواهد بود. یحتمل در حکومتی، مانند حکومت جهانی حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نتوان از مقوله تابعیت ملی و مشروعیت پذیرش آن سخن گفت، اما در حکومت‌هایی از قبیل جمهوری اسلامی ایران که با شرایط، امکانات و مقدورات محدود و خاصی، در عرصه جهانی و در کنار دولت‌ها و حکومت‌های متعدد دیگر حضور دارد، بتوان از «مشروعیت ثانویه تابعیت ملی» سخن به میان آورد.

در مورد پذیرش تابعیت ملی به عنوان «حکم ثانوی» می‌خوانیم:

اسلام نهاد تابعیت را صریحاً پیش‌بینی نکرده است؛ زیرا در اسلام کمال مطلوب وحدت انسان‌ها در چارچوب کشور واحد اسلامی است

(انما المومنون اخوة)... و تابعیت مفهومی ندارد، لیکن تا نیل به آن آرمان، اسلام تابعیت را ضرورتاً به عنوان ضابطه حقوقی و سیاسی و نه معنوی در تقسیم‌بندی انسان‌ها به رسمیت می‌شناسد (ضیائی بیگدلی، ۱۳۶۵، ص ۷۱).

در اظهار نظر دیگری در این زمینه گفته شده است:

تابعیت در نظام حقوقی اسلام با عنوان تابعیت امی یا اسلام و تابعیت قراردادی آمده و امروزه با پذیرش مبانی تابعیت در نظام حقوق بین‌الملل کنونی از سوی نظام حقوقی کشورهای اسلامی، به علت ضرورت‌های عملی و واقع‌گرایی، مفهوم نوینی با عنوان تابعیت ملی به دو تابعیت پیشین افزوده شده است (همت، ۱۳۹۴، ش ۲۵، ص ۲۱۴-۱۸۹ و فضائلی، ۱۳۹۶، ش ۱، ص ۲۸۰).

نویسنده دیگری با تصریح به عنوان «تابعیت ثانوی» در این زمینه می‌نویسد: «تابعیت اصلی در اسلام همان تابعیت امی یا اسلامی است و تابعیت‌های دیگر تنها به حکم مصلحت و ضرورت شناسایی می‌شوند و تابعیت ثانوی به شمار می‌آیند» (خلیلیان، ۱۳۶۲، ص ۱۴۰).

تحلیل تابعیت ملی به عنوان حکم اولی موضوع مستحدث

نوع دیگری از تأثیرگذاری بر احکام، تأثیرگذاری بر احکام اولی است؛ البته نه به عنوان حکم حکومی و یا حکم ثانوی، بلکه به عنوان حکم اولی تأسیسی که بر موضوع مستحدثی بار می‌شود. مستحدثه بودن موضوع نیز یا به جهت حدوث موضوع جدید است و یا به جهت تغییر و تحولات بنیادینی که در موضوعی قدیمی رخ داده؛ به گونه‌ای که موضوع در وضعیت جدیدش، دیگر قابل مقایسه با وضعیت پیشین نیست و این تغییر و تحول نیز در پرتو تغییر نظام حاکم بر موضوع شکل گرفته و یا ناظر به لوازم و اقتضائات نظام جدید، موضوعی جدید شکل گرفته است. به تعبیر حضرت امام خمینی 1:

مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسأله در

روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدید پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده واقعاً موضوع جدید شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۲۸۹).

الف) تبیین و تقریر مدعا؛ یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل تغییر و یا حدوث احکام، تغییر و یا حدوث موضوعات است؛ زیرا هیچ حکمی محقق و یا حافظ موضوع خود نیست، بلکه حکم همواره تابع موضوع و متعلق خود می‌باشد. هر گاه موضوع و یا متعلق تغییر کرد و یا موضوع جدیدی حادث شد، حکم نیز تغییر و یا حادث می‌شود و این مهم امری طبیعی است. از سوی دیگر، موضوعات خارجی، همواره در حال تغییر و تبدیل و حدوث هستند و تحولات گوناگون، موجب تغییر در موضوعات موجود و حدوث موضوعات جدید است که تغییر و یا حدوث احکام جدید را به دنبال دارد. بسیاری از امور در روزگار رسول اکرم ﷺ حرام بوده و الآن حلیت پیدا کرده است یا بالعکس. هم‌چنین چه بسا موضوعاتی که در صدر اسلام وجود خارجی نداشته و بالطبع حکمی نیز برای آن‌ها وجود نداشته، اما امروز موضوعات گوناگونی به وقوع پیوسته و نیازمند احکام آن‌ها هستیم.

از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین عوامل تغییر و یا حدوث موضوعات، تغییر نظام حاکم بر موضوعات است. به بیان دیگر، با توجه به تأثیری که نظام حاکم و نوع حکومت بر مکلفین و موضوعات دارد، ناظر به وضعیت، امکانات، شرایط و مقدمات حکومت اسلامی، موضوعات موجود نیز دچار تغییر و تحول شده و چه بسا موضوعات جدیدی ناظر به نوع حکومت و اقتضائات آن محقق شود که نیازمند حکم جدید است و روشن است که در هر دو فرض اخیر (تغییر موضوع و حدوث موضوع جدید)، حکم موضوع، حکم اولی است.

یکی از معتقدین به این انگاره می‌نویسد:

احکام شرعی در مراحل قبل از اجرا که عمدتاً در مرحله دید کلی

نظریه‌پردازی بوده و نوعاً از تنگناهای اجرایی و ملموس به دور است، با مرحله اجرای آن تفاوت کلی پیدا می‌کند و حتی ممکن است آن قدر تغییر ماهیت دهد که در نظر بدوی و عمومی میان آن دو، اصلاً رابطه‌ای دیده نشود و در میان آن‌ها نوعی ضدیت و تباین مشاهده گردد و حتی ممکن است بعضی از عناوین در محیط حکومت از کارایی لازم برخوردار نبوده و اساساً از صحنه اجرا حذف گردد. هم‌چنین ممکن است بعضی از آن‌ها به طور کلی با عنوان دیگری جایگزین گردیده و یا به طور کلی با آن شکل خاص خود بدون نظام و حکومتی بوده و با آن نمود، ظاهر نگردد، بلکه با نمود متفاوتی خود را ظاهر سازد... احکام اسلامی آن قدر با نظام سیاسی و حکومتی مخلوط و عجین است که در مقام شکل‌گیری از آن متأثر می‌گردد؛ چنان‌که بدون حکومت به گونه‌ای ظهور و بروز دارند که اگر همراه حکومت و نظام دیده شوند، طور دیگری ظاهر و آشکار خواهند شد. اساساً اگر کسی در احکام اسلامی دقت نماید و مجموعه آثار و لوازم مترتب بر آن‌ها را مد نظر قرار دهد، به روشنی خواهد فهمید که این احکام در یک وعاء و ظرفی دیده شده است که اگر این ظرف تغییر نماید، ممکن است موجب تغییرات کلی و اساسی در مظهر خود به وجود آورد.

مبتنی بر این دیدگاه، چه بسا اموری که در حکومت غیر دینی محکوم به حرمت است، اما همان موضوعات در حکومت اسلامی مشروع است:

بر همین اساس، بسیاری از حلال‌ها و حرام‌ها در زمان حکومت قانونی و مشروع و مکانی که حکومت اسلامی تشکیل یافته، ممکن است جابه‌جا گردیده و تغییر مکان نمایند؛ به طوری که این چیزی که بدون حکومت اسلامی حلال نبوده است، در پرتو حکومت قانونی و اسلامی حلال و جایز شمرده شود و یا بالعکس، چیزی که بدون حکومت اسلامی حلال و روا بوده ممکن است در اثر وجود حکومت اسلامی حرام و ممنوع گردد (بیات،

۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۲۶-۳۲۲).

به عنوان مثال، در پرتو تشکیل حکومت اسلامی در عصر حاضر و ناظر به نیازمندی‌ها و اقتضائات حکومت، پدیده‌ای با عنوان «تابعیت ملی» رخ نموده است؛ موضوعی که در صدر اسلام، هیچ اثری از آن نبوده و بالطبع در میان احکام موجود نیز حکمی مختص به آن وجود ندارد، بلکه موضوعی جدید و مستحدث در عصر حاضر است که باید حکم آن روشن گردد.

ب) **قالب‌های فقهی تبیین ادعا:** بر اساس آنچه گذشت، مبتنی بر این دیدگاه، می‌توان ادعا کرد تابعیت ملی به عنوان موضوعی مستحدث که در پرتو حکومت اسلامی و ناظر به اوضاع و شرایط حاکم بر حیات امروزی، موجودیت و ضرورت پیدا کرده، از منظر فقهی قابل تبیین و پذیرش می‌باشد.

از سوی دیگر، این موضوع مستحدث را می‌توان در قالب‌های مختلف فقهی مورد تبیین و تحلیل قرار داد. در ذیل به برخی از این قالب‌ها اشارتی می‌رود. بدیهی است تبیین تفصیلی این قالب‌ها نیازمند مجال و مقالی دیگر است:

۱. پذیرش تابعیت ملی به عنوان «عقد جدید»؛ یکی از قالب‌های تبیین و تثبیت فقهی تابعیت ملی، قالب «عقد جدید» است که مبتنی بر مبنای فقهی پذیرش و مشروعیت «عقود نامعین» (عقودی که ناظر بر نیازها و اقتضائات جامعه و حکومت اسلامی مشروعیت تأسیس و انعقاد دارد) می‌باشد. بر اساس این انگاره، گرچه تابعیت ملی به عنوان نهادی تأسیس توسط شارع مقدس قلمداد نمی‌گردد، اما مبتنی بر «جواز تأسیس عقود جدید»، می‌توان «تابعیت ملی» را به مثابه «عقد جدید» و قراردادی نوین بین آحاد و دولت قلمداد کرد که با توجه به اقتضائات، شرایط و اوضاع جامعه و حکومت اسلامی، لزوم تأسیس و انعقاد دارد.

۲. پذیرش تابعیت ملی بر اساس «تفکیک میان شهروندی و تابعیت»؛ بر اساس این دیدگاه، بین «تابعیت» و «شهروندی» تفاوت وجود دارد و تابعیت اعم از شهروندی است؛ به این معنا که هر شهروندی لزوماً دارای تابعیت است، اما هر تابعی شهروند محسوب نمی‌شود. این انگاره، «تعلق به یک سرزمین داشتن» معیار شهروندی تلقی نموده است؛ چنان‌که در نظام حقوقی ایران «ایرانی بودن» و یا «ایرانی‌الاصل بودن» معیار

شهروندی قلمداد شده و اتباعی که ایرانی باشند، نسبت به اتباعی که «ایرانی‌الاصل» نیستند، از حقوق و مزایای بیش‌تری برخوردار هستند. بر این اساس، در واقع تابعیت ملی، تابعیت ناشی از شهروندی است و در مقابل آن تابعیت امی قرار دارد که به غیر شهروندان حکومت اسلامی (اعم از مسلمان و غیر مسلمان تعلق پیدا می‌کند. بر اساس این انگاره، ماهیت تابعیت، چیزی جز «حق حمایت سیاسی» در عرصه بین‌الملل نیست. به نظر می‌رسد نظام حقوقی ایران نیز بین تابعیت و شهروندی تفاوت قائل شده است؛ به این معنا که از نظر قانون‌گذار ایرانی، هر شهروند ایرانی، دارای تابعیت ایران نیز می‌باشد، اما هر تبعه ایرانی، شهروند ایرانی محسوب نمی‌شود و معیار شهروندی نیز «ایرانی‌الاصل بودن» است. به عنوان مثال، در اصول ۱۵ و ۴۱ قانون اساسی و نیز در قانون مدنی، ماده ۹۸۲ قانون مدنی، به همین تفاوت‌ها و آثار آن اشاره دارند.^۲

نتیجه‌گیری

پرسش محوری پژوهش حاضر از قرار ذیل بود: «آیا تابعیت ملی از منظر فقهی قابل توجیه و تبیین است یا خیر؟». در پاسخ به این پرسش دو اندیشه انکار و اثبات به منصفه ظهور رسیده است. اندیشه انکار یا اساساً هر گونه تابعیت را در نظام حقوقی اسلام منکر است و یا در بیشینه خود، صرفاً «تابعیت امی» را قبول می‌کند و «تابعیت ملی» را از اساس نمی‌پذیرد. اندیشه اثبات، اما با پذیرش تابعیت ملی در تبیین آن، طرق مختلفی را در پیش گرفته است. بر اساس اندیشه این گروه، تابعیت ملی را می‌توان مبتنی بر انگاره‌های متعددی مورد تحلیل و تبیین فقهی قرار داد. از مهم‌ترین انگاره‌ها در این زمینه، انگاره حکومت‌محوری اسلامی و احکام اسلامی است. برخی از محققان در پرتو این انگاره به تبیین و تثبیت تابعیت ملی به عنوان حکم تأسیسی شارع مقدس استدلال کرده‌اند. برخی دیگر، اما با مستحده‌انگاری تابعیت ملی، از طریق استدلال به عناوین ثانوی و احکام حکومتی تلاش کرده‌اند پذیرش این مهم را تبیین کنند. برخی نیز تلاش کرده‌اند از طریق نهاد «عقد جدید» و یا با «تفکیک میان تابعیت و شهروندی»، بر پذیرش و مشروعیت تابعیت ملی استدلال کنند.

تحقیق حاضر تلاش نمود بر اساس رویکرد حکومت‌محوری اسلام و احکام اسلامی به تبیین و تثبیت تابعیت ملی بپردازد. نتیجه این‌که به نظر می‌رسد علی‌رغم دیدگاه مخالفان، تابعیت ملی به عنوان یک امر مشروع و فقهی قابل پذیرش است و چه بسا قانون‌گذار ایرانی نیز مبتنی بر همین انگاره به تقنین و تثبیت آن در قانون اساسی و قانون مدنی ایران اقدام کرده است.

یادداشت‌ها

۱. «تابعیت کشور ایران، حق مسلم هر فرد ایرانی است و دولت نمی‌تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند، مگر به درخواست خود او، یا در صورتی که به تابعیت کشور دیگری درآید» (اصل ۴۱ قانون اساسی).
۲. نویسنده در دو مقاله دیگر به تفصیل، هر کدام از این دو انگاره (انگاره «پذیرش تابعیت ملی به عنوان موضوع مستحدث» و انگاره «پذیرش تابعیت ملی بر اساس تفکیک میان شهروندی و تابعیت») را مورد تبیین و تثبیت قرار داده است. این دو مقاله در آستانه نشر قرار دارند.

منابع و مأخذ

۱. نهج البلاغه.
۲. امام خمینی، سید روح‌الله، صحیفه امام، ج ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۳. امام خمینی، سید روح‌الله، کتاب البیع، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.
۴. امام خمینی، سید روح‌الله، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۴.
۵. بیات، اسدالله، «مبانی فقهی نقش زمان و مکان در اجتهاد»، مجموعه آثار کنگره زمان و مکان، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴.
۶. جعفری، محمدتقی، تحقیق در دو نظام حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب، تهران: دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰.
۷. جنتی، احمد، «حکومت در اسلام»، مجموعه مقالات سومین و چهارمین کنفرانس اندیشه اسلامی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۸. خلیلیان، سیدخلیل، حقوق بین الملل اسلامی، ج ۱، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.

۹. دانش‌پژوه، مصطفی، اسلام و حقوق بین‌الملل خصوصی، ج ۱، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر و دیگران، لغت نامه دهخدا، ج ۲، تهران: مؤسسه لغت نامه و دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۱. زیدان، عبدالکریم، احکام الذمیین و المستأمنین فی الاسلام، بیروت: المؤسسة الرسالة، ۱۴۰۸ق.
۱۲. سبجانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی، ترجمه داود الهامی، قم: انتشارات توحید، بی‌تا.
۱۳. شاه‌رودی، سیدمحمد و همکاران، فرهنگ فارسی فقه، ج ۲، قم: انتشارات مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، ۱۳۸۷.
۱۴. ضیائی بیگدلی، محمدرضا، اسلام و حقوق بین‌الملل، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵.
۱۵. عرب‌عامری، احمد، «تابعیت در اسلام»، مجله حقوق اسلامی، ش ۴۱، ۱۳۹۳.
۱۶. عمید زنجانی، عباسعلی و موسی‌زاده، ابراهیم، دانشنامه فقه سیاسی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
۱۷. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۳، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۱۸. غوث، حسن و همکاران، «تحول‌پذیری قرارداد ذمه با پیدایش حقوق شهروندی مدرن»، مجله فقه و اصول، ش ۱۰۵، ۱۳۹۵.
۱۹. الفت، نعمت‌الله، تئوری تابعیت در اسلام و نظام‌های معاصر (پایان نامه کارشناسی ارشد)، قم: دانشگاه مفید، ۱۳۷۷.
۲۰. فرحدوست، محمدصادق، تابعیت و تابعیت مضاعف از منظر حقوق بین‌الملل و رویه قضایی، تهران: انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۹۸.
۲۱. فضائلی، مصطفی، «سلب تابعیت از منظر حقوق اسلام و نظام بین‌المللی حقوق بشر»، دوفصلنامه مطالعات حقوق تطبیقی، دوره هشتم، ش ۱، ۱۳۹۶.
۲۲. کریمی‌نیا، محمدمهدی، حقوق بین‌الملل خصوصی، قم: نشر المصطفی، ۱۳۹۰.
۲۳. مجتهد شبستری، محمد، «سه گونه دانش در سه قلمرو»، مجله نقد و نظر، ش ۵، ۱۳۷۴.
۲۴. مرادی، علی اصغر و فروتن، اباصلت، واژه‌نامه فقه سیاسی، قم: انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۸۹.

۲۵. مشکانی سبزواری، عباسعلی، «تأثیر نوع حاکمیت بر حلیت و حرمت احکام»، مجله اندیشه سیاسی اسلام، ش ۵، ۱۳۹۵.
۲۶. مشکانی سبزواری، عباسعلی، جستارهایی در فقه حکومتی، قم: نشر کتاب فردا، ۱۳۹۶.
۲۷. منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه صلواتی و اشکوری، ج ۱، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۱.
۲۸. میرسلیم، سیدمصطفی و همکاران، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد دائرةالمعارف جهان اسلام، بی تا.
۲۹. همت، مسعود، «بررسی مقایسه‌ای مفهوم تابعیت در نظام‌های حقوق بین‌الملل معاصر و حقوق اسلام»، مجله تحقیقات سیاسی بین‌المللی، ش ۲۵، ۱۳۹۴.
۳۰. یزدی، محمد، شرح قانون اساسی، قم: انتشارات امام عصر (عج)، ۱۳۸۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 برتال جامع علوم انسانی